

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی جمع شیخ طوسی بین دو روایت

در جمع بین آن دو روایت، مطالبی که باید عنوان می شد مطرح شد و این نکته باقی ماند که مرحوم شیخ طوسی (أعلي الله مقامه الشریف) روایت موثقه سماعه را شاهدهی برای جمع خودشان قرار دادند، در حالی که اشکال این است که این روایت سماعه بر فرض اینکه یک روایت واحده باشد و راوی جمع بین الروایتین نکرده باشد و بر فرض اینکه امام در مجلس واحدي به یک مخاطب واحد هم فرموده باشد «حرام بیعها و ثمنها» و هم فرموده باشد «لا بأس ببيع العذرة» نتیجه می گیریم که بالاخره جمع دلالتی بین این دو وجود دارد، یعنی روایت سماعه بر اصل وجود جمع دلالتی بین الروایتین دلالت دارد، اما اینکه این جمع حتماً باید جمع شیخ طوسی باشد از کجای روایت سماعه فهمیده می شود؟ بنابراین این شیخ طوسی که جمع کرده اند و ما گفتیم این جمع جمع تبرعی است و قابل قبول نیست و این روایت سماعه را هم شاهد قرار داده اند، ملاحظه می فرمایید که این روایت شاهد بر اصل وجود یک جمع دلالتی است اما اینکه این جمع دلالتی حتماً این جمعی است که شیخ فرموده که بگوییم «حرام» یعنی بیع عذر انسان و «لا بأس» یعنی عذر غیر انسان، این از کجای روایت سماعه فهمیده می شود؟ این هم نکته ای که باقی مانده بود.

طریقه دوم برای جمع بین دو روایت

راه دوم در جمع بین الروایتین راهی است که مرحوم سبزواری در کفایه الاحکام بیان کرده اند و مجلسی اول و مجلسی دوم هم احتمال این را داده اند، و آن این است که فرموده اند «ويمكن الجمع بحمل الاول علي الكراهية و الثاني علي الجواز»، بگوییم در «ثمن العذرة من السمح» سحت را حمل بر کراهت کنیم، «لا بأس ببيع العذرة» این را حمل بر جواز کنیم، بعد خود صاحب کفایه الاحکام (مرحوم سبزواری) فرموده «ولا اعلم به قائل» قائلی به این قول پیدا نکردم.

اشکال بر جمع دوم

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب فرموده اند «وفيه ما لا يخفي من البعد» فرموده اند این جمع هم یک جمع بعیدی است. در این که وجه بعد چیست مطالب مختلفی بیان می شود؛

تقریب وجه بُعد

یک مطلب این است که جمع فرع بر تکافؤ است، یعنی زمانی ما دو دلیل را جمع دلالتی می‌کنیم که این دو دلیل از هر جهت با یکدیگر تکافؤ و تساوی داشته باشند، در حالی که اینجا روایت جواز با روایت اولی که روایت منع است تکافؤ ندارد، زیرا اجماع موید روایت منع است، شهرت موید آن است، ادله عامه موید روایت منع است، لذا تکافؤ ندارند. این بیان بیانی است که مرحوم ما مقانی در حاشیه مکاسب بیان کرده اند.

اشکال بر تقریب وجه بُعد

اشکال این بیان این است که رجوع به مرجحات خارجی بعد از این است که جمع دلالتی ممکن نباشد، اگر جمع عرفی و دلالتی بین الدلیلین ممکن بود دیگر تعارض از بین می‌رود و اگر تعارض از بین رفت دیگر سراغ مرجحات خارجی نمی‌رویم. تعجب این است که چطور ایشان چنین بیانی را ذکر کرده اند، این وجه، وجه درستی نیست.

مقصود مرحوم شیخ انصاری از استبعاد این باشد که کلمه سحت را حمل بر کراهت کنیم این بعید است چرا؟ زیرا ما وقتی به لغت مراجعه می‌کنیم - در چند جلسه قبل هم راجع به سحت اقوال لغوی ها را بیان کردیم - مجموعاً از لغت و روایات استفاده می‌شود که سحت ابتدا در حرام استعمال می‌شود، آن هم حرامی که موجب عار برای انسان می‌شود، اگر کلمه سحت بخواهد در کراهت استعمال شود نیاز به قرینه داریم و بدون قرینه نمی‌توانیم کلمه سحت را حمل بر کراهت کنیم. وجه استبعادی که مرحوم شیخ فرمودند چنین وجهی است که عرض شد. در روایات راجع به کسب حجام داریم کسی که حجامت می‌کند تعبیر به سحت شده، در اجرت معلمین قرآن تعبیر به سحت شده، بنابراین داریم ولی تمام این موارد قرینه دارد و بدون قرینه نمی‌توان کلمه سحت را حمل بر کراهت کرد. **ان قلت:** اصلاً در این روایت یعقوب بن شعیب یک قرینه ای وجود دارد که سحت در این روایت را فقط باید حمل بر حرام کنیم، آن قرینه چیست؟

ذکر لفظ ثمن، وقتی می‌گوید «**ثمن العذرة سحت**» می‌خواهد بگوید معامله باطل است، نمی‌شود مکروه باشد و باطل باشد. وقتی می‌گوید «**ثمن العذرة سحت**» و در مقام بیان این است که بگوید معامله و پولی که بدست می‌آورد باطل است، پس این بطلان با کراهت سازگاری ندارد، پس معلوم می‌شود که در اینجا از سحت، حرمت اراده کرده اند.

اگر کسی در جواب این اشکال بگوید فرقی نمی‌کند همانطوری که سحت به یک ثمن حرام نسبت داده می‌شود به همان نحو به ثمن مکروه هم نسبت داده می‌شود، بگوییم معامله ای که باطل نیست و مکروه است، ثمنی که از این بدست می‌آید سحت است. ما چه ملازمه ای داریم بگوییم که اگر یک معامله ای فقط حرام بود ثمنش سحت است، خیر بلکه اگر معامله ای مکروه هم باشد ثمن آن می‌شود سحت باشد.

به نظر ما این بر خلاف فهم عرف است. عرف وقتی می‌گوید ثمن عذره سحت است، که مسأله را می‌آورد روی ثمن، عرف می‌فهمد که معامله اش باطل است. عرف بین بطلان این معامله و حرمت در اینجا یک ملازمه ای می‌بیند، عرف می‌گوید اگر شارع حرام نکرده بود باطل نبود، حالا که حرام کرده باطل شده است. بعبارة آخری عرف بین کراهت و بطلان هیچ ارتباط و ملازمه ای نمی‌بیند اما بین حرمت و بطلان ملازمه می‌بیند. اگر شارع گفت من این را حرام کردم، عرف می‌گوید شارع حتماً باطل هم می‌داند، مگر اینکه خود شارع یک مواردی را حرام کند و باطل هم نداند. ما در بین معاملات مواردی را داریم که شارع حرام کرده - مثل بیع وقت النداء - اما باطل نیست **لوجود الدلیل و القرینه**، اما اگر قرینه نباشد عرف در چنین مواردی هم حرمت را می‌فهمد و هم بطلان را. به نظر ما این قرینه قرینیت خوبی است، یعنی اگر می‌گفت «**کسب العذرة من السحت**» این هم با حرمت سازگاری دارد و هم با کراهت سازگاری دارد، اما وقتی می‌گوید «**ثمن العذرة من السحت**» اینجا ظهور در

حرمت دارد و باید سحت را حمل بر حرام کنیم.

نتیجه بررسی جمع دوم

بنابراین این بیان درست نیست، یعنی این جمع که ما سحت را حمل بر کراهت کنیم درستی نیست. علاوه اگر در ذهن شریفان باشد در روایاتی که دلالت بر منع می کرد یک روایت یعقوب بن شعیب داشتیم که کلمه سحت داشت، اما یک روایت هم از دعائم الاسلام خواندیم که کلمه حرام داشت و حرام را نمی شود حمل بر مکروه کرد. اگر بگوییم در لفظ سحت احتمال حمل آن بر کراهت وجود دارد اما لفظ حرام را دیگر نمی توانیم حمل بر مکروه کنیم.

جمع سوم

جمع سوم جمعی است که مرحوم مجلسی در کتاب ملاذ الاخیار آورده، در این کتاب مجلسی نقل می کند - چون ملاذ الاخیار برای فرزند مرحوم مجلسی، صاحب بحار الانوار است می گوید - در ج 10، ص 379 «قال الوالد العلامة يمكن حمل عدم الجواز علي بلاد لا ينتفع بها فيها» بگوییم که آن روایتی که می گوید «ثمن العذرة من السحت» مربوط به آن بلادی بوده که عذره، منفعت محله عقلائی در آن بلاد نداشته است. اما روایت جواز «لا بأس ببيع العذرة» را حمل کنیم بر آن بلادی که منتفع بها. آیا این جمع درست است یا نه؟ مرحوم شیخ انصاری در مکاسب فرموده این جمع هم از نظر استبعاد مانند جمع قبلی است، اما وجه استبعاد را بیان نکرده اند.

بیان مرحوم ایروانی و خوئی(ره) از اشکال جمع سوم

این جا بیانی را مرحوم محقق ایروانی دارد و مرحوم آقای خوئی هم از ایشان تبعیت کرده و این بیان، بیان مهمی است و آن این است که می فرماید: اگر شیئی قابل انتفاع بود بیعش علی الاطلاق صحیح است ولو در این بلدی که الان بیع روی آن انجام می شود در این بلد قابل انتفاع نیست. بعبارة اُخري مرحوم مجلسی می فرماید بگوییم امام(ع) فرموده آنجایی که از عذرة انتفاع برده نمی شود بیعش باطل و حرام است، آنجایی که از عذرة انتفاع برده می شود بیعش اشکال ندارد. اشکال این است که اگر شیئی ولو فی بلد من البلاد قابلیت انتفاع داشته باشد بیعش صحیح است مطلقاً یعنی حتی در همین بلدی که قابلیت انتفاع در این بلد نیست.

به تعبیر مرحوم ایروانی مشتری از اینجا حمل می کند به آن بلدی که قابل انتفاع است و لزومی ندارد که در همین بلد قابلیت انتفاع داشته باشد. مثلاً در خیلی از معادن، الان در یک استانی معدنی وجود دارد این معدن در آن استان اصلاً قابلیت انتفاع ندارد، در آن استان بلد نیستند که این طلا یا عناصر دیگری که وجود دارد را استخراج کنند، موادی را استخراج می کنند و می برند در جاهای دیگر درست می کنند و به صورت یک جنس مرغوب در می آورند، آیا این بیان درست است یا نه؟

نظیر این مطلب را در برخی از عناوین دیگر هم داریم؛ اگر شیئی فی بلد من البلاد آلت قمار نیست، اما فی بلاد اُخري آلت قمار است، مثلاً اگر شطرنج در کشور ما از آلات قمار بودن خارج شده اما در کشورهای غربی آلت قمار است، آیا اینجا مسأله حرمت مطرح می شود یا نه؟ در باب منفعت و مالیت ظاهر همین است که ایروانی فرموده که اگر شیئی مالیت داشته باشد اما لازم نیست در همان روستا و شهری که می خواهند بفروشند مالیت داشته باشد، اگر از اینجا ببرند در یک بلاد دور دستی که در آنجا قابلیت انتفاع دارد، این مطلب مطلب درستی است،

لازم نیست که حتماً همانجا قابلیت انتفاع داشته باشد. با همین بیان جمعی که مرحوم مجلسی احتمالش را داده باطل می شود. اما در باب محرمات آیا آنجا هم نظیر همین مسأله مالیت و انتفاع است. بگوییم اگر چیزی در یک بلدی آلت قمار بود در همان بلد حرام است، اما در بلد دیگر آلت قمار نبود در آن بلد حرام نیست. البته این در بحث آلات قمار مطرح می شود. آنجا ظاهرش این است که قاعده اقتضا می کند که در هیچ کجا نباید آلت قمار باشد نه در خصوص آن بلدی که مکلف زندگی می کند. شارع زمانی رخصت می دهد که مکلف در این آلت تصرف کند که به هیچ وجهی ولو در بلدی من البلاد این عنوان آلت قمار را نداشته باشد. قاعده در باب محرمات تقریباً عکس این چیزی است که در مالیت و انتفاع مطرح است. در مالیت و انتفاع ولو فی بلد من البلاد مالیت داشته باشد این کافی است برای اینکه معامله روی آن صحیح باشد. اما در آنجا چنین نیست.

اشکال آیه الله فاضل (حفظه الله) بر جمع سوّم

یک نکته دومی هم در رد این جمع، والد معظم ما فرموده اند و آن این است که این جمع با حکم وضعی تناسب دارد، بگوییم «**ثمن العذرة من السحت**» مربوط به بلادی است که **لا ینتفع**، و «**لا بأس ببيع العذرة**» مربوط به بلادی است که **ینتفع**، این مربوط به حکم وضعی است، در حکم وضعی می گوییم اگر چیزی که می فروشید مالیت دارد و ینتفع بها صحیح است، و اگر مالیت ندارد باطل است، در حالی که ما تردیدی نداریم که سحت دلالت بر حکم تکلیفی دارد. اگر این دو روایت فقط حکم وضعی را بیان می کرد این جمع، جمع درستی بود در حالی که می دانیم دلالت بر حکم تکلیفی دارد.

اشکال سوّم بر جمع سوّم

اشکال سوم به این جمع این است که این جمع اصلاً با مورد این روایات سازگاری ندارد. برای اینکه در روایت سماعه که هر دو آمده هم «**حرام بیعها**» و هم «**لا بأس ببيع العذرة**» آنجا سائل از امام چه سوالی کرده است؟ سائل می گوید «**انی ابیع العذرة**» می گوید من شغلم عذره فروشی است، پس معلوم می شود در آن شهر و آن فضایی که امام صادق (ع) جواب را داده اند عذره فروشی شغل سائل بوده و قابلیت انتفاع هم داشته است مع ذلک فرموده «**حرام بیعها و ثمنها**». این سه اشکال مهمی که در اینجا وجود دارد.

جمع چهارم

جمع چهارم را هم مجلسی اول احتمال داده این است که «**ثمن العذرة من السحت**» را حمل بر تقیه کنیم چرا؟ اکثر علمای عامه، مالکیه، شافعیه، حنبلیه، اینها همه می گویند که بیع نجس مطلقاً حرام است. ابو حنیفه می گوید عذره بیعش باطل و حرام است مگر اینکه عذره را مقداری با خاک و تراب خالص مخلوط کنند. پس چون علمای عامه اجماع دارند که بیع النجس یعنی بیع عذره خالص حرام است، روایت منع را حمل بر تقیه کنیم و روایت جواز را مخالف با عامه بدانیم و بگوییم باید روایت عامه اخذ شود.

اشکال بر جمع چهارم

اینجا نیز چند اشکال بر این جمع وجود دارد. **اشکال اول** این است که اولاً مشهور بین فقهای خودمان هم حرمت است. اینطور نیست که فقط مشهور بین فقهای عامه این باشد، بلکه مشهور در بین فقهای امامیه هم همین معنا است.

اشکال دوم این است که در مقبوله عمر بن حنظله از امام سؤال می کنند که اگر دو حدیث مختلف از شما بیاید ما چه کنیم؟ اولین ملاکی را که امام به ما ارائه می دهند می فرمایند آن را که موافق با مشهور است بگیر «ودع الشاذ النادر». آنکه موافق با مشهور است را اخذ کن، یعنی از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود که در حل تعارض بین دو روایت شهرت فتوایی اولین مرجع است.

البته برخی از بزرگان آن شهرت در عمر بن حنظله را حمل بر شهرت روایی کرده اند نه شهرت فتوایی، اما امام (رض) و والد معظم ما و عده زیادی مثل مرحوم آقای بروجردی و عده ای از اعاظم و بزرگان می گویند مراد شهرت فتواییه است. آن وقت تا مادامی که ما شهرت فتواییه داریم اول شهرت فتواییه است، بعد موافقت با قرآن است، و بعد مخالفت با عامه است یعنی مخالفت با عامه بعنوان آخرین مرجع مطرح شده است. اینجا اشکال این است که روایت منع شهرت فتوایی دارد، چرا رفتید سراغ مرجع آخر؟ بگوییم چون روایت منع موافق با عامه است آن را کنار می گذاریم، و بگوییم تقیه ثابت شده، روایت جواز چون مخالف با عامه است به آن اخذ کنیم، بگوییم روایت منع مطابق با شهرت فتواییه بین خودمان است، پس باید روایت منع را بگیریم، روایت جواز بر خلاف شهرت فتواییه است. پس این جمع چهارم هم این دو اشکال بر آن متوجه است. ادامه بحث ان شاء الله در جلسه بعد

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.